

شاهنامه در ایران مدرن

بررسی نقش و جایگاه شاهنامه در دوره پهلوی اول

نغمه دادور

دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی

مقدمه

در عصر پهلوی اول جامعه سنتی ایران آماده گذار به مدرنیته بود و ملی‌گرایی از ارکان این حرکت بود. نخبگان و نظام حاکم دریافته بودند که برای ایجاد وحدت ملی، پیوستن به جامعه جهانی، مقابله با حس عقب‌ماندگی، آماده کردن جامعه برای پذیرش نظام شاهنشاهی پهلوی، از بین بردن یاد دولت‌های ناتوان پیشین و طراحی بنیان‌های هویتی جدید در کنار بنیان‌های پیشین به هویتی جمعی نیاز دارند که می‌توان آن را در تاریخ و فرهنگ باستانی ایران جست. باستان‌گرایی نقطه کانونی ناسیونالیسم ایرانی و شاهنامه نقطه کانونی رویکردهای باستان‌گرایانه در این عصر بود. شاهنامه به‌عنوان متنی که موتیف‌های بسیار مناسبی برای تبلیغ ارزش‌های رایج عصر پهلوی در اختیار رضاشاه و نخبگان سیاسی که مشاور وی بودند قرار می‌داد، نقش برجسته‌ای نیز در شکل‌دهی به مفهوم ملیت و ترویج ناسیونالیسم در این دوره بازی کرد. اما آنچه پیش و بیش از قابلیت‌های مضمونی شاهنامه در این راه مؤثر بود، پیوند شاه و مشاورانش با این شاهکار ادبی و سراینده آن بود. علاقه رضاشاه به شاهنامه و همچنین توجه مشاور برجسته او محمدعلی فروغی به این متن کهن و همچنین تلاش خیل عظیمی از نخبگان این عصر از جمله سید حسن تقی‌زاده، ارباب کیخسرو شاهرخ، عیسی صدیق اعلم، علی اصغر حکمت، سعید نفیسی، محمود افشار، ملک‌الشعرا بهار و دیگران به توجه گسترده و همه‌جانبه به شاهنامه منجر شد. آن گونه که نظام حاکم به تبلیغ وسیع و گسترده‌ای در باب شاهنامه به منزله سند هویت ایرانی پرداخت. آرامگاه فردوسی را با شکوه بسیار بازسازی کرد و نخستین کنگره علمی بزرگ ایران که با حضور دانشمندان بی‌شمار ایرانی و خارجی برگزار گردید و نمایش قدرت و فرهنگ ملی ایران در جامعه جهانی بود، کنگره هزاره فردوسی بود. در این جستار به بحث در چند و چون این وقایع خواهیم پرداخت.

۱. پهلوی اول زمینه‌ساز ناسیونالیسم ایرانی

پهلوی اول زمینه‌ساز نوعی از ایران‌گرایی و وطن‌پرستی در مملکت شد که در دوران معاصر از آن با عنوان‌هایی چون «ناسیونالیسم ایرانی»^۱، «ناسیونالیسم باستان‌گرا»، «ناسیونالیسم شوینیستی»، «ناسیونالیسم شاهنشاهی»، «ناسیونالیسم الحادی ایرانی»، «ناسیونالیسم سکولار مستبدانه»، «ناسیونالیسم تجدّدخواه» و حتی «شوینیسم نوکر‌مآب» یاد شده است (رک: مختاری اصفهانی: ۱۳۹۲، زرشناس: ۱۳۸۶، ج ۲، مددپور: ۱۳۷۲، ج ۵ و ۴، کاتم: ۱۳۷۱، کرونین: ۱۳۸۷، انتخابی: ۱۳۹۰، معظم‌پور: ۱۳۸۳، جوانشیر: ۱۳۵۹). میل به بازتعریف هویت و ملیت در این عصر از جهات بسیاری قابل بررسی است. آنچه ما در این مجال به آن خواهیم پرداخت، توجه ویژه نظام حاکم به *شاهنامه* همسو با سیاست‌های ملی‌گرایانه است.

روزنامه‌ها و جراید این دوره نشان می‌دهد که همپای تلاش حکومت برای مدرن‌سازی ایران، نوعی از وطن‌پرستی با گرایش به ایران باستان نیز تبلیغ می‌شده است و اگر تجدّد و سعی در تقلید از پیشرفت‌های ملل اروپایی جسم تحولات ایران در این دوران بوده، «ناسیونالیسم ایرانی» را نیز باید جان آن دانست.

جنبش ناسیونالیسم که در ایران عهد مشروطه از آن با عنوان «حبّ وطن» و در عصر پهلوی با عنوان «وطن‌پرستی» یاد می‌شد، از نخستین سال‌های سده چهاردهم خورشیدی بسیار مورد توجه بود. در ایران نیز روشنفکران، اصحاب قلم و ارباب جراید به خوبی دریافته بودند که ضروری‌ترین نیاز این مملکت، نیاز به ساخت «ملت» و برقراری وحدت میان آنان است (رک: افشار: ۱۳۰۴). این نسل از نخبگان ایرانی که سفر به غرب یا تحصیل در کشورهای اروپایی در سال‌های پایانی سلطنت قاجار موجب شده بود تا با این کشورها تعامل بیشتری داشته باشند، نیک دریافته بودند که بازتعریف مفهوم «ملت» و «وطن» از ضروریات ایران مدرن است (انتخابی، ۱۳۹۰: ۲۱). نفیسی در این باره می‌نویسد:

پیش از این وثیقه ملت اشتراک دین و زبان بود، به همین دلیل جنگ‌های داخلی که ناشی از اختلاف دین بود، در میان مردمی که از یک نژاد بودند و یک زبان داشتند روی می‌داد و کراراً کشور را گرفتار اختلال و پریشانی می‌کرد. در جهان امروز ملت عبارت است از اشتراک نژاد و افکار و آرزوهای بشری و فرهنگ. یعنی همه مردمی که از یک نژاد و از یک اصل و ریشه‌اند و مانند یکدیگر فکر می‌کنند و آرزوها و امیدهای مشترک و احساسات و عواطف یکسان دارند، از یک ملت به شمار می‌روند و حق دارند سرزمینی مخصوص به خود داشته باشند (نفیسی، ۱۳۴۴: ۴۹ نیز رک: شفیع کدکنی، ۱۳۵۲: ۲).

نظریات ناسیونالیستی اقلیت پیشروی عصر مشروطه، کسانی چون میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا

۱. در این مقاله همه‌جا از سیاست رضاشاه در جهت آشنا کردن مردم با فرهنگ و ارزش‌های «ایران باستان و بهره‌گیری از این ارزش‌ها در جهت متحد کردن قومیت‌های گوناگون در این کشور، با عنوان «ناسیونالیسم ایرانی» یاد خواهیم کرد.

آقاخان کرمانی و عبدالرحیم طالب‌آف، گرچه در روزگار خودشان همه‌گیر نشد، در این دوره و با تغییر حکومت و بر تخت نشستن رضاشاه به بار نشست.

ناکامی مشروطه‌خواهان، اکثریت نسل نور را به این نتیجه رسانده بود که رمز و راز آبادانی غرب نه در نظام پارلمانی بلکه در یگانگی ملی کشورهای غربی و الگوی سازماندهی اجتماعی - سیاسی ایشان، بر پایه دولت - ملت است (انتخابی، ۱۳۹۰: ۴۵). آنها دریافته بودند که راه نجات ایران از عقب‌ماندگی تعلیم عمومی و آگاهانیدن مردم از حقوق جمعی ایشان و درنهایت یکپارچه کردن آنها از طریق ایجاد خودآگاهی ملی است. کسروی در این باره می‌گوید: «ما پس از مشروطه تنها این را دربايست داشتیم که جلوگیری از خرافات دینی نماییم و چاره‌ای برای بی‌سوادی توده بجوییم و پراکندگی و پاشیدگی را از میان مردم برداریم و مردم را به ایرانی‌گری پایبند و علاقه‌مند گردانیم» (همان: ۲۰).

آرمان «ایرانی‌گری» که نخبگان سیاسی در آن مشترک بودند و رضاشاه نیز که در رأس نهاد قدرت بود با آن همراهی می‌کرد، همان ناسیونالیسم ایرانی بود. این دیدگاه راه برقراری پیوند میان ملت و تقویت غرور ملی ایشان را، رجوع به تمدن و فرهنگ گذشته می‌دانست و باستان‌گرایی نقطه کانونی اندیشه ایرانی‌گری بود.

۲. شاهنامه یکی از ارکان فکری مروّجان ناسیونالیسم ایرانی و نهادهای فرهنگی

شاهنامه به‌عنوان متنی که موتیف‌های بسیار مناسبی برای تبلیغ ارزش‌های رایج عصر پهلوی در اختیار رضاشاه و نخبگان سیاسی که مشاور وی بودند قرار می‌داد، نقش برجسته‌ای را در شکل‌دهی به مفهوم ملیت و ترویج ناسیونالیسم در این دوره ایفا کرد. اما آنچه پیش و بیش از قابلیت‌های مضمونی *شاهنامه* در این راه مؤثر بود، پیوند شاه و مشاورانش با این شاهکار ادبی و سراینده آن بود.

بررسی خاطرات و یادداشت‌های بازمانده از مشاوران فرهنگی و سیاسی رضاشاه، نه تنها نمایانگر پیوندی وثیق میان ایشان و *شاهنامه* است که مبین دل‌بستگی شخص شاه به این متن ادبی نیز هست. این دل‌بستگی را می‌توان از عوامل اصلی بهره‌گیری از *شاهنامه*، در پیکره‌بندی ناسیونالیسم ایرانی در این دوره تاریخی دانست.

۲-۱. شاه به مثابه قدرت اول

اگر بتوانیم گفته‌ها و نوشته‌های منتسب به رضاشاه را گواه باورهای وی بدانیم، می‌توان گفت او پس از آگاهی از سیاست‌های مزورانه انگلیس در غایله خوزستان (رک: پهلوی، ۱۳۲۷: ۲۵۶) و درک دخالت‌های منفعت‌طلبانه دیگر دول اروپایی در ایران، به ارزش وطن و لزوم وطن‌پرستی پی برده بود (رک: پهلوی، ۱۳۵۵: ۵). رضاشاه مطالعات کافی و تحصیلات عالی نداشت؛ اما افتخارات باستانی ایران را می‌ستود (رک: پهلوی، ۱۳۲۷: ۳۰۵ نیز رضوی، ۱۳۹۰: ۳۰). در سال‌های بعد از جلوسش نیز حشر و نشر با بزرگان و دانشمندان موجب شد تا لزوم آشنایی با تاریخ و پیشینه فرهنگی ایران را بیشتر درک

کند. عیسی صدیق در خاطرات مربوط به سال‌های ۱۳۰۳، سردار سپه را مردی مقتدر دانسته که قشون را یکپارچه و از اجنبی خالی کرد و حتی جلساتی با حضور صاحب‌منصبان تشکیل داد و از آنها خواست تا معادل‌هایی فارسی برای لغاتی که همراه با ابزار و آلات نظامیِ فرنگی به ایران آمده بود وضع کنند. او در سفرهایش به اطراف ایران اغلب گروهی از دانشمندان و ادیبان را با خود می‌برد تا به سؤالاتش در باب فرهنگ و تاریخ ایران پاسخ دهند. اشعار حماسی شاهنامه بیش از همه به مذاق او شیرین می‌آمد و برای فردوسی احترامی خاص قایل بود (مکی، ۱۳۶۲، ج ۶: ۱۶۲).

عبدالحسین اورنگ مشهور به شیخ‌الملک از رجال سیاسی مشهور و نماینده مجلس شورای ملی در دوران پهلوی در شماره بیست و سوم از سالنامه *دنیای* زیر عنوان «روزی که شاه، شاعر حماسه‌سرای ایران را شناخت» می‌نویسد که به همراه شش تن دیگر، پنج سال متوالی در روزهای مشخصی برای آگاهانیدن شاه از تاریخ و فرهنگ ایران به حضور وی می‌رفته‌اند. او معتقد است ریشه اشتیاق رضاشاه برای تعظیم و تکریم فردوسی و شاهنامه در همین جلسات و به‌خصوص روزی بوده است که اورنگ ماجرای حرکت دادن روشنک دختر دارا از اصفهان به پارس را برای او تعریف می‌کند و در پایان این بیت را در وصف مردم ماتم‌زده اصفهان که به ناچار سر به فرمان اسکندر غاصب گذاشته‌اند، می‌خواند:

ببستند آذین به شهر اندرون لبان پر ز خنده دلان پر ز خون

اورنگ گزارش می‌کند:

همین که این بیت را از زبان خارج ساختم شاه بی‌اختیار شروع به گریه نمود و قطرات اشک از چشمان رضاشاه بر روی گونه‌ها ریخت. هم من و هم سایر شرفیاب‌شدگان در واقع اولین بار بود که اشک شاه را می‌دیدیم (اورنگ: ۲۴۰).

بنا به این روایت شاه پس از چندی به خود مسلط شده و با صدایی متغیر گفته است:

از این قبیل اشعار، مخصوصاً اشعار شیخ ابوالقاسم فردوسی بسیار خوشم می‌آید و از شنیدن آن مسرور و در عین حال دچار احساسات می‌شوم و ای کاش هزارها از قبیل فردوسی در این مملکت پیدا می‌شدند؛ چون مملکت ما به خاطر همین اشعار و روایات و داستان‌های تاریخی زنده است و مردم با شنیدن آنها به وجد می‌آیند و خود را به اجنبی نمی‌فروشدند و ملتیت خود را از یاد نمی‌برند (همان).

اورنگ معتقد است که همین یک بیت و احساسی که در رضاشاه ایجاد کرد باعث شد هزاره فردوسی با شکوه و جلال بسیار در تهران و طوس برپا شود و دولت در تأمین مخارج جشن همکاری کند. وی در ادامه نوشته است: «رضاشاه شیفته فردوسی شده بود، روزی نبود که شرفیابی حاصل نمایم و سخن از فردوسی به زبان نیاوریم و اشعاری از *شاهنامه* این استاد سخن پارسی نخوانیم» (همان) *شاهنامه* متنی پربار بود که می‌توانست منعکس‌کننده افکار ملی‌گرایانه شاه باشد. ماجراهای رزم ایرانیان برای حفظ خاک و نام و میهنشان نیز با آرمان‌های رضاشاه و سرشت جنگجو و نظامی او همخوانی داشت (رک: نهاوندی، ۱۳۹۲: ۱۶).

اینکه رضاشاه در مدت فرمانروایی خود تمام همّتش را برای خدمت به فردوسی و شاهنامه به کار بست، شاید به امید برجای گذاشتن نامی جاوید از خویش بود. اندیشه‌ای که نخستین بار ملک‌الشعرا بهار در ذهن وی ایجاد کرده بود. چندی پس از اینکه قوام‌السلطنه در ۱۲۹۶ خورشیدی در محل یکی از مقابر ویران‌شده نادری، آرامگاه تازه‌ای برای نادرشاه ساخت، ملک‌الشعرا بهار این اتفاق را به فال نیک گرفته و به رضاخان سردار سپه پیشنهاد بنای آرامگاه فردوسی را داد، اما به سرعت آماج طعنه و انتقاد برخی اصحاب جراید قرار گرفت. اندکی بعد بهار در مقاله دیگری خطاب به رضاخان نوشت:

ما نگفته‌ایم آقای سردار سپه از خزانه قشون این مصرف را بفرماید، بلکه ما در نظر داریم که این مرد بزرگ خرج عمارت قبر یک مرد بزرگ تاریخی ما را از جیب فتوت خود بپردازد و این افتخار را که ممکن است دیگری برآید، محبوب‌ترین خدام ایران روده و در پهلوی حیثیت و شهرت نظامی آقای سردار سپه، یک شهرت و صیت ادبی و اخلاقی و تاریخی هم قرار بگیرد (بهار، ۱۳۷۹: ۱۳).

چند سال بعد رضاشاه نه تنها دانشمندانی را مأمور کشف آرام‌جای فردوسی در باغ وی در طوس کرد، که در ساخت این بنا نیز از هیچ همکاری بی‌فروگذار نکرد و هم‌زمان با افتتاح آرامگاه، بزرگترین و باشکوهترین بزرگداشت در تاریخ ایران برای شخصیتی فرهنگی و ادبی برگزار شد. وی در نطق افتتاح آرامگاه گفت: «بسیار مسروریم از اینکه به واسطه پیش‌آمد جشن هزارساله فردوسی موفق می‌شویم که وسایل انجام یکی از آرزوهای دیرین ملی ایران را فراهم آوریم و با ایجاد این بنا درجه قدردانی و حق‌شناسی ملت ایران را ابراز نماییم.» (پارس، ۱۳۱۴: ۵۴)؛ برخی معتقدند که وی در انجام این کار جز قدردانی از فردوسی، اهداف دیگری را نیز در نظر داشته است. روزنامه تایمز مورخ ۳ اکتبر ۱۹۳۴ (۱۱ مهر ۱۳۱۳) در این باره نوشت:

پشت سر توجهات و زحمات حکومت شاهنشاهی ایران در برگزاری مراسم هزاره فردوسی غیر از تقدیر و حق‌شناسی از یک شاعر بزرگ، موضوع دیگری نیز نهفته است. شعور باطنی و روح قومی و نیروی این ملت باستانی به رهبری مؤسس عظیم‌الشأن خاندان جدید سلطنتی دوباره زنده شده و با تکریم از شاعری که افتخارات گذشته ایران را ستوده است، هم‌میهنان وی اعتماد خویش را به آینده نژاد ایرانی ابراز می‌دارند (نوری‌اسفندیاری، ۱۳۹۱، ج ۲: ۸۷۷).

رضاشاه در دوره سلطنت خود فقط درباره یکی از شاعران ایرانی تا به این حد دست و دل بازی کرد. او مرتب در جریان کارهای مربوط به مراسم جشن قرار می‌گرفت و آرامگاه شاعر را هم با نطق خویش افتتاح کرد. اورنگ گزارش کرده است که رضاشاه در آن روز ساعتی در داخل آرامگاه نوبنیاد اقامت نمود و به راز و نیاز با شاعر پرداخت و ابیاتی از اشعار شاهنامه را که بر در و دیوار آرامگاه حک شده بود نه یک‌بار بلکه چند بار خواند. چون او با اشعار حماسی فردوسی خو گرفته بود و حتی بعضی ابیات شاهنامه را از حفظ داشت (دنیا، ش ۲۳: ۲۴۲).

۲-۲. نخبگان سیاسی

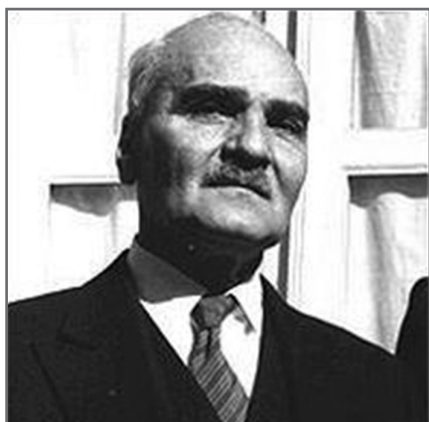
درخت ایران مدرن که در دوران پهلوی اول به بار نشست، برآمده از همان نهالی بود که روشنفکران مشروطه‌خواه در خاک این سرزمین نشانده بودند. نخبگان سیاسی دوره پهلوی اول وارثان فکری کسانی چون سید جمال‌الدین اسدآبادی و میرزا ملکم‌خان بودند. این گروه کوچک برای دست یافتن به حکومتی نیرومند و متمرکز که بتواند نظم را در کشور برقرار کند و از آن ایرانی مدرن، متحد و همسو با پیشرفت‌های جهانی بسازد، در دو جبهه جنگیدند. از یک سو کوشیدند تا با نوشته‌ها، ترجمه‌ها و سخنرانی‌هایشان بر آراء و اندیشه‌های ایرانیان تأثیر بگذارند و از سوی دیگر به قوای تازه‌تأسیس مجریه، مقننه و قضاییه وارد شدند و بسیاری از نهادهای سیاسی، قضایی و فرهنگی ایران نو را پایه‌گذاری کردند. بیشتر این افراد محصلانی بودند که در دهه‌های پایانی سلطنت قاجار به اروپا اعزام شده بودند و علاوه بر تجربه زندگی در فرنگ و آشنایی با مظاهر پیشرفت و تمدن ایشان، از دانش روز نیز بهره‌مند بودند. این افراد با منطق تازه‌ای که حاصل سبک زندگی آنان بود، قدرت تحلیل شرایط اجتماعی ایران و بررسی عوامل ناکامی جنبش مشروطه را داشتند و می‌کوشیدند تا راهکارهای مؤثرتری را برای پیوستن ایران به جامعه جهانی و نجات آن از بی‌سوادی و فقر و عقب‌ماندگی بیابند. بنابراین با روی کار آمدن رضاشاه این گروه از نخبگان این امکان را یافتند تا هم به‌عنوان مشاوران شاه تازه، وی را از تجارب و آراء و دانش خود بهره‌مند کنند و هم به‌عنوان کادر اداری - سیاسی کشور مجری همین اندیشه‌ها باشند. در این میان می‌توان گفت توجه به فردوسی و *شاهنامه* در رأس توجهات این عده قرار داشت. این افراد همه از اعضای کمیته برگزاری هزاره فردوسی بودند و هر یک به فراخور جایگاه و قدرت سیاسی و فرهنگی خود نقشی در این اتفاق باشکوه داشتند.

۲-۲-۱. محمدعلی فروغی

محمدعلی فروغی (۱۳۵۴-۱۲۸۲ش) مشهور به ذکاءالملک، روشنفکر، مترجم، ادیب، روزنامه‌نگار، سیاستمدار، دیپلمات، نماینده مجلس، وزیر و نخست وزیر ایران در دوره پهلوی اول و اوایل پهلوی دوم بود. نقش برجسته وی در برگزاری هزاره فردوسی و تجلیل از *شاهنامه* در آن دوره بر کسی پوشیده نیست و این نقش بیش از آنکه تحت تأثیر فضای ناسیونالیستی زمانه فروغی باشد، مرهون آشنایی وی با *شاهنامه* و علاقه‌اش به این اثر ادبی بود (رک: فروغی؛ ۱۳۱۳: ۳).

فروغی پرورده خاندانی اهل فرهنگ بود. جدش آقا محمد مهدی ارباب اصفهانی *شاهنامه* را تصحیح کرده بود (رک: مینوی، ۱۳۶۷: ۵۳۶). فروغی چه در دوران خدمت و چه در روزگار انفعال هرگز از *شاهنامه* غافل نشد و وقتی در سال‌های ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۰ش - به سبب بدگمانی رضاشاه - در حاشیه قرار گرفت و از مناصب دولتی دور ماند، کوشید تا علاقه‌اش به پژوهش در باب *شاهنامه* را به بار بنشانند. در همین سال‌ها مجموعه‌ای از مقالات و خطابه‌هایش در باب فردوسی را گردآورد که بعدها با نام مقالات فروغی درباره شاهنامه و فردوسی به چاپ رسید.

فروغی *شاهنامه* را خاطره مشترک و مضبوط قوم ایرانی و خواندنش را موجب وحدت ملی



حسن تقی‌زاده



محمدعلی فروغی

می‌دانست و باور داشت که آگاهی ایرانیان از تاریخ و تمدنشان یکی از علل عمدهٔ پایداری آنها در برابر بحران‌ها و بلاها خواهد بود. به عقیدهٔ وی *شاهنامهٔ* فردوسی احیا و ابقای تاریخ ملی بود و دانستن تاریخ ملی در عین ایجاد خودآگاهی تاریخی، ایمان و امید و اطمینان گام برداشتن در راه ترقی را در ملت پدید می‌آورد (رک: فروغی، ۱۳۱۲: ۷۵۴).

بررسی اسناد تاریخی نشان می‌دهد که علاقهٔ فروغی به *شاهنامه* و توجه او به فردوسی بر نوع رویکرد رضاشاه نسبت به این اثر ادبی بسیار مؤثر بوده است. فروغی در مسیر ترویج ناسیونالیسم ایرانی بسیار کوشید و انتخاب نام «پهلوی» برای خاندان شاهنشاهی نیز پیشنهاد وی بود (زرشناس، ۱۳۸۶: ۶۹ نیز مکی، ۱۳۶۲، ج ۲: ۲۰۸). نفوذ او بر شاه تا بدان پایه بود که برخی او را «عقل منفصل» رضاشاه لقب داده بودند. رضاشاه برنامهٔ اصلاحات گسترده‌ای را به اجرا گذاشت که فروغی و روشنفکران دیگر برای ایران لازم می‌دانستند (واردی، ۱۳۹۱: ۷۶).

تلاش فروغی برای آگاه کردن شاه و مردم از عظمت تاریخی ایران با بهره‌گیری از *شاهنامه* از همان نخستین دقایق حضورش در کنار رضاشاه آشکار است. غیر از پیشنهاد نام «پهلوی» برای خاندان وی که مفهومی ملی داشت و در لفظ پادشاه تازه را به نیاکان باستانی ایرانیان پیوند می‌زد، وقتی که رضاشاه در چهارم اردیبهشت ماه سال ۱۳۰۵ تاجگذاری کرد و فروغی که نخست وزیر ایران بود، خطابهٔ ویژه‌ای ایراد کرد:

اعلی‌حضرت! این تاج و تخت که امروز به مبارکی و میمنت به وجود مسعود/اعلی‌حضرت همایون شاهنشاهی، خلد ملکه و سلطنته مزین می‌شود، یادگار سلاسل عدیده از ملوک نامدار و جمع کثیر از سلاطین عظیم‌الشأن است که از دیرزمانی آوازهٔ این سرزمین را در دنیا به نیکی بلند نموده و قوم ایرانی را به مدارج عالیّهٔ مجد و شرف رسانیده‌اند (مکی، ۱۳۶۱، ج ۴: ۴۱).

فروغی در این نطق، رضاشاه را «پادشاهی پاکزاد و ایرانی‌نژاد»، «وارث بالاستحقاق تاج کی و تخت جم»، و «احیاکنندهٔ ملک و دولت» خطاب کرد تا با بهره‌گیری آگاهانه از نمادهای برجستهٔ تاریخ ایران، شاه را از وظایف خطیرش و مردم را از حقوقشان برای داشتن پادشاهی عادل و مدبر آگاه کند.

فروغی نطق خویش را با ابیاتی از *شاهنامه* آغاز کرد و با ابیاتی دیگر از همین کتاب به پایان برد و در اثنای آن شاه را «مبشّر آزادی و سعادت» و همتای جمشید، فریدون، کیکاووس، کیخسرو، داریوش، انوشیروان، خسروپرویز، شاه اسماعیل و شاه عباس کبیر خطاب کرد؛ کسانی که به اعتقاد وی دوران انحطاط ملت را بدل به دوران سربلندی و سعادت کرده بودند (همان).

به گفته علی اصغر حکمت اندیشه برگزاری جشن هزاره فردوسی نیز از فروغی بود (نقل از رستگار فسائی، ۱۳۸۵: ۱۹۳). به پیشنهاد وی، بلیت لاتاری فروخته و عواید آن برای ساختن بنای یادبود فردوسی در مدفن او در طوس به کار گرفته شد. خاورشناسان و متخصصان ایران از سراسر جهان دعوت شدند تا در مراسم هزاره فردوسی در تهران، مشهد و طوس حضور یابند (واردی، ۱۳۹۱: ۹۰). فروغی همچنین رؤیای برپایی کتابخانه فردوسی را در سر داشت (رک: *اطلاعات* مورخ ۱۳۱۳/۱/۲۰). وی می‌خواست کتابخانه‌ای مشتمل بر تمام نسخه‌های چاپی و هر قدر از نسخه‌های خطی که بشود خرید و هر کتابی که محتوی تحقیقی درباره فردوسی یا ذکری از او باشد و دیگر مقالات و رسالات درباره فردوسی، تأسیس کند؛ رؤیایی که شوربخانه محقق نشد (رک یا حقی، ۱۳۸۶: ۵۱).

۲-۲-۲. حسن تقی‌زاده

حسن تقی‌زاده (۱۳۴۸-۱۲۵۶ش)، از رهبران انقلاب مشروطه، رجال سیاسی و شخصیت‌های علمی و فرهنگی ایران معاصر بود. اگر فروغی را کاروانسالار کاروان ملیت و ایرانی‌گری در ایران جدید بدانیم، می‌توان گفت تقی‌زاده نیز کاروانسالار تجدد بود. در سال‌های اقامت وی در برلن تشکیل «کمیته ملیون ایران» و تأسیس روزنامه *کاوه* از مهم‌ترین اقدامات وی بود. تقی‌زاده عنوان *کاوه* را که یکی از شخصیت‌های آزادیخواه در *شاهنامه* بود، برای نشریه خود برگزید و تصویر *کاوه* را در حالی که درفش کاپیانی را در دست داشت به مثابه یک نشان در صفحه اول این روزنامه به چاپ رساند. وی درباره انتخاب این نام در نخستین سرمقاله *کاوه* می‌نویسد: «دبختانه فریدونی در ایران پیدا نشد و قیام ایران بر ضد دشمنان کار خود ملت است و بس. آنان که در صحرای ساوه و رباط کریم، عرصه قم و کاشان در جهاد وطنی با دشمنان جان می‌دهند از اولاد خاک یعنی رعایای بی‌شوونات ایران‌اند. خائنان بزرگ از ابنای خانواده سلطنتی برمی‌خیزند لهذا مانیز رسم و راه خود را *کاوه* آهنگر قرار دادیم و با توسل به این اسم مبارک ایران پاک و مقدس، ایران نامدار و نجیب را مخاطب ساخته با تمام قوت روح و قلب خود فریاد می‌زنیم: برخیز ای کشور نامور بلند اختر!» (تقی‌زاده، ۱۲۸۵: ۳). همچنین برای اولین بار در نشریه او پیشنهاد شد که به جای نقش شیر و خورشید در پرچم ایران از نقش *کاوه* و درفش کاپیانی استفاده شود که قدمتش به پیش از اسلام و ایران باستان می‌رسد. همچنین در سال‌های ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۰ مقالات مستمر و عالمانه‌ای به قلم تقی‌زاده درباره فردوسی و *شاهنامه* به چاپ رسید که در آن روزگار در زمره کامل‌ترین این پژوهش‌ها بود و هنوز هم مورد ارجاع است.^۱ بنابراین دور از انتظار نیست که تقی‌زاده پس بازگشت به ایران در دوره پهلوی دوم از افراد مؤثر در ارج نهادن به فردوسی و *شاهنامه* بوده باشد.

۱. مجموعه کاملی از این مقالات را در سال ۱۳۹۲ و زیر نظر ایرج افشار در هفده جلد انتشارات توس چاپ کرده است و پنج جلد دیگر آن در دست انتشار است.



عیسی صدیق اعلم



ارباب کیخسرو شاهرخ

تقی‌زاده *شاهنامه* را نخستین تبلور ناسیونالیسم ایرانی و گرایش به آن را نماد آشکار برانگیختگی روح ایرانی و مایهٔ وحدت ملی در میان ملت ایران می‌دانست (افشار، ۱۳۹۲: ۱۰۶). وی شخصاً متنی برای نقر بر روی سنگ مزار فردوسی تهیه کرد و در سال ۱۳۱۲ که انجمن آثار ملی برای تأمین هزینه‌های ساخت آرامگاه نیازمند کمک بود، راهکارهای ممکن برای تحصیل این هزینه را از طریق نطق و مکتوبی مؤثر به مجلس ارائه داد.

۲-۲-۳. ارباب کیخسرو شاهرخ

کیخسرو شاهرخ ملقب به ارباب کیخسرو (۱۳۱۹-۱۲۵۴ش) از سال ۱۲۸۸ تا ۱۳۱۹ (از دورهٔ دوم تا یازدهم) نمایندهٔ مجلس شورای ملی (کرسی جامعهٔ زرتشتیان) و رئیس انجمن زرتشتیان تهران بود. گرچه ارباب کیخسرو اهل قلم نبود و سندی که نشان‌دهندهٔ نظر و دیدگاه وی در باب *شاهنامه* و میزان آشنایی او با این اثر ادبی باشد در دست نیست، اما در میان خدمات فرهنگی و ملی پرشمار شاهرخ، از جمله تأسیس کتابخانه و موزهٔ مجلس و نیز انجمن آثار ملی که وی از بنیان اصلی آن بود، خدماتی که در راه ساخت آرامگاه فردوسی و برپایی هزارهٔ او انجام داد ستودنی و چشمگیر است (رک: شاهرخ، ۱۳۸۹). ارباب کیخسرو، هشت سال - بی‌آنکه از دولت وجهی از این بابت دریافت کند- بر کار کشف و بنای آرامگاه فردوسی نظارت و رنج سفرهای گاه و بی‌گاه به طوس را بر خود هموار کرد. در هنگام برگزاری جشن هزارهٔ فردوسی نیز مسؤول پذیرایی از میهمانان خارجی این همایش بود و از تعدادی از میهمانان زردشتی و هندوستانی در منزل و با هزینهٔ شخصی پذیرایی کرد (همان).

۲-۲-۴. عیسی صدیق اعلم

عیسی صدیق، ملقب به صدیق اعلم (۱۳۵۷-۱۲۷۳ش) حایز درجهٔ دکتری فلسفه از دانشگاه کلمبیا، نویسنده و از بنیانگذاران دانشگاه تهران بود. وی در کتاب *خاطرات خود* به تفصیل از ماجرای ساخت آرامگاه و برگزاری هزارهٔ فردوسی سخن گفته است از همین رو *خاطرات* وی یکی از اسناد ارزنده و موثق در باب چند و چون این رویداد است.

صدیق نقل کرده در سال ۱۳۰۴ که وی ریاست مدرسه متوسطه سیروس را برعهده داشته است و در همان اوان کار انجمن آثار ملی، هیأت مدیره انجمن از وی به منظور ساخت آرامگاه فردوسی تقاضای همکاری کرد و او به عنوان یکی از نخستین افراد، با جمع‌آوری افغانه از اولیای مدرسه مبلغ زیادی را برای این امر فراهم کرد (صدیق، ۱۳۴۵: ۲۰۱).

همچنین پروفسور اسمیث استاد وقت دانشگاه کلمبیا به واسطه دوستی دیرینه‌اش با صدیق اعلم در آستانه هزاره فردوسی در آن دانشگاه جشن فردوسی را برگزار کرد و به خرج خود جشن‌نامه فردوسی را با خطابه‌هایی که دانشمندان امریکایی ایراد کرده بودند، به همراه فهرست جامعی از نسخه‌های خطی شاهنامه موجود در عالم از قرن ۱۳ تا ۱۹ میلادی (در حدود ۳۵۰ نسخه) و نیز فهرستی از ترجمه‌های موجود از شاهنامه به السنه مختلف با کاغذ و طبع عالی و چند گراور رنگی از مینیاتورها و مجالس شاهنامه در سال ۱۳۱۵ در نیویورک منتشر کرد و یک جلد بسیار ممتاز از آن را برای رضاشاه و چند جلد را نیز برای دوستان خود در ایران فرستاد (صدیق، ۱۳۴۵، ج ۲: ۲۰۰).

سخنرانی عیسی صدیق اعلم در انجمن فرهنگی ایران و انگلیس با نام «شرح حال و شخصیت و آثار فردوسی» نشان می‌دهد که وی نیز چون دیگر نخبگان سیاسی شاهنامه فردوسی را رفع‌کننده همان نیازهایی می‌دانسته که زمانه‌اش طلب می‌کرده است (رک: صدیق، ۱۳۲۵).

۵-۲-۲. علی‌اصغر حکمت

علی‌اصغر حکمت (۱۳۵۹-۱۲۷۱ش) سیاستمدار، ادیب، نویسنده، مترجم و یکی از نخبگان برجسته سیاسی در عصر رضاشاه و بنیانگذار کتابخانه ملی ایران و نخستین رئیس دانشگاه تهران بود. حکمت که در زمان برگزاری هزاره فردوسی وزیر معارف بود، با نظم و دقت برنامه‌های این مراسم را تدارک دید. علاوه بر این در پاریس و لندن و رم و مسکو و برخی دیگر از شهرهای اروپا و آسیا نیز جلسات سخنرانی و بحث درباره فردوسی و شاهنامه را ترتیب داد (رستگار فسائی، ۱۳۸۵: ۱۹۴). وی همچنین چند سال بعد در جریان سفرش به رم ترتیب ساخت و نصب مجسمه فردوسی را در «پیازال فردوسی»^۱ داد. این مجسمه را ابوالحسن صدیقی از مرمر سفید ساخته بود و خود حکمت در مراسم رونمایی از آن در میدان فردوسی در رم، نطقی ایراد کرد (همان: ۱۹۹).

۳-۲. نخبگان ادبی و پژوهشگران

۱-۳-۲. ملک‌الشعرا بهار

محمدتقی بهار (۱۳۳۰-۱۲۶۵ش)، ملقب به ملک‌الشعرا، شاعر، نویسنده، سیاستمدار و روزنامه‌نگار عصر پهلوی بود. نخستین مواجهه وی با شاهنامه وقتی بود که هفت سال بیشتر نداشت و زیر نظر پدر شاهنامه می‌خواند و اولین بیتش را نیز در همین وقت در بحر متقارب سرود. از آن به بعد شاهنامه کتاب بالینی وی بوده و خود می‌گوید که شاهنامه را دوازده بار از ابتدا تا انتها خوانده است (یاحقی، ۱۳۹۱: ۶۸). بهار نخستین کسی بود که در سال ۱۳۰۲ متوجه ضرورت ساخت مقابر شعرای نام‌آوری چون خیام و

1. Piazzale Ferdowsi



علی اصغر حکمت



ملک‌الشعرا بهار

سعدی و حافظ و دیگران شد و با نگارش دو مقاله در مجله *نوبهار* پیشنهاد ساختن مقبره فردوسی را به رضاخان سردار سپه داد. همچنین وی در نوروز سال ۱۳۰۵ و یک سال پس از جلوس رضاشاه منظومه‌ای مفصل با مطلع (پادشها! قصه پاکان شنو/ شمه‌ای از حال نیاکان شنو) خطاب به او خواند که در آن بارها به میراث باستانی ایران اشاره کرد و شاه تازه را به حفظ آن تشویق نمود (بهار، ۱۳۳۶، ج ۲: ۱۴۵). بهار، با وجود دغدغه‌های سیاسی و اجتماعی خود هرگز از *شاهنامه* غافل نشد. وی علاوه بر هفت مقاله در باب *شاهنامه*، اشعاری نیز در ستایش فردوسی دارد. در زمانی که در اصفهان تبعید بود نیز پیوسته سرگرم مطالعه *شاهنامه* بود و در حاشیه نسخه چاپی قدیمی از *شاهنامه* که در دست داشت و به اهتمام و خط محمدابراهیم شیرازی به سال ۱۲۷۶ ق در بمبئی در چهار جلد انتشار یافته بود، یادداشت‌هایی به یادگار گذاشت (رک: میرانصاری، ۱۳۸۰). بنابراین دور از انتظار نیست که برگزاری هزاره فردوسی در سال ۱۳۱۳ بهانه‌ای شده باشد تا محمدعلی فروغی بتواند بهار *شاهنامه‌شناس* و *شاهنامه‌پژوه* را از دوران تبعید به اصفهان برهاند و به تهران دعوت کند (بهار، ۱۳۳۶، ج ۱: ۵۷۵).

بهار پس از رهایی از تبعید و سفر کوتاهی به شیراز، به تهران رفت و با دست پر در همایش هزاره فردوسی شرکت کرد. در روز دوم همایش خطابه‌ای با عنوان «شعر فردوسی و شاعری در عصر او» ایراد کرد (مهر: ۱۳۱۳: ۷۰۱). صبح روز بعد نیز ترجمه‌ای موزون به زبان فارسی از شعر دو شاعر میهمان جان درینک و اترا (۱۸۸۲-۱۹۳۷) و جمیل صدقی الزهاوی (۱۸۶۳-۱۹۳۶) ارائه داد و چند بیتی نیز در مدح این دو شاعر خواند. بهار در آن ایام دو قصیده با عناوین «آفرین فردوسی» و «کل الصيد فی جوف الفراء» نیز سرود که مورد توجه و تحسین فضلا و مستشرقین قرار گرفت (رک: بهار، ۱۳۳۶، ج ۱: ۵۹۸-۵۸۶).

تلاش بهار برای آگاه ساختن سردار سپه و روشنفکران عصر خویش از لزوم توجه به فردوسی و ساخت آرامگاه او کوششی تحسین‌برانگیز و یگانه بود. ارتباط ملک‌الشعرا بهار با *شاهنامه*، چه در دوران

عسرت و زندان و تبعید و چه پس از آن تا پایان عمر، گواه اهمیت و جایگاه وی در پدید آمدن حس فردوسی‌دوستی و سرعت دادن به روند شاهنامه‌پژوهی در ایران عصر پهلوی است.

۲-۳-۲. محمود افشار یزدی

دکتر محمود افشار یزدی (۱۳۶۲-۱۲۷۲ش) روزنامه‌نگار و نویسنده عصر پهلوی بود. اگر بهار نخستین کسی بود که در نشریه *نوبهار* از ساخت آرامگاهی برای فردوسی سخن گفت، محمود افشار نیز نخستین کسی بود که در اولین اوراق از شماره‌های نخست مجله *آینده* یادداشت‌هایی در باب اهمیت این موضوع منتشر و بدین وسیله این مهم را پیگیری کرد (رک: تقی‌زاده، ۱۳۰۴: ۱۴۴-۱۴۱). محمود افشار در شماره اول این مجله از آرمان روشنفکران عصرش یعنی «وحدت ملی» سخن گفت و در شماره دوم با عنوان «چند کلمه درباره فردوسی»، نطق تقی‌زاده را که در آن زمان نماینده مجلس شورای ملی بود به چاپ رساند. پیش از آن پروفسور هرتسفلد در خطابه‌ای ساخت بنای آرامگاه فردوسی را به ایرانیان توصیه کرده و آن را خدمتی در راه حفظ آثار ملی و باستانی ایران دانسته بود (صدیق، ۱۳۵۴: ۱۰۴۴).

تقی‌زاده با استناد به همین نطق و به عنوان نماینده انجمن آثار ملی، قول پیگیری و انجام این مهم را در صحن مجلس داد و مشروح سخنان وی در *آینده* به چاپ رسید (تقی‌زاده، ۱۳۰۴: ۱۴۱). در شماره بعدی *آینده* نیز مطلبی با عنوان «مقبره فردوسی را فراموش نکنید» به قلم محمود افشار منتشر شد. وی در این یادداشت یادآوری کرد که این مجله از نخستین شماره متوجه بازسازی آرامگاه فردوسی بوده و تأسیس انجمن آثار ملی و نطق آقای تقی‌زاده سبب شده است تا انجمن آثار ملی تصمیم بگیرد که با جمع‌آوری اعانه، بنای بزرگی روی مقبره شاعر ملی ایران بسازد. افشار عموم مردم را به شرکت در این امر تشویق کرد و آن را خیراتی بزرگ دانست (افشار، ۱۳۰۴: ۱۶۸).

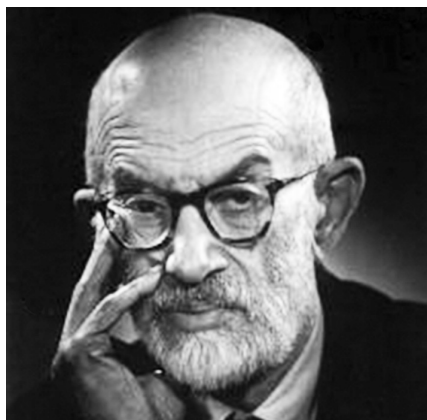
۲-۳-۳. سعید نفیسی

سعید نفیسی (۱۳۴۵-۱۲۷۴ش) نویسنده، پژوهشگر، مصحح، مترجم، تاریخ‌نگار و از نسل اول استادان دانشگاه تهران بود که همکاری او در چاپ *شاهنامه* بروخیم از مهمترین خدمات وی به پیشبرد روند شاهنامه‌پژوهی در ایران نو به‌شمار می‌رود. مجلدات هفتم تا دهم این *شاهنامه* به کوشش سعید نفیسی به چاپ رسید و در آستانه جشن هزاره فردوسی در اختیار شاهنامه‌دوستان قرار گرفت که بیش از دو دهه و تا پیش از رواج چاپ مسکو بهترین منبع برای پژوهشگران *شاهنامه* بود (رک: *اطلاعات مورخ* ۱۳۱۳/۷/۱۰).

نفیسی چون دیگر نخبگان این عصر، هم بر گفتمان شاهنامه‌دوستی مؤثر و هم متأثر از آن بود. در سال ۱۳۱۳ سه مقاله از وی با عناوین «فردوسی و روحیات ایرانیان»، «فردوسی شاعر جهان» و «فوائد شاهنامه از حیث لغت و صرف و نحو» منتشر شد. در آن سال وی نماینده ایران در مراسم هزاره فردوسی در اتحاد جماهیر شوروی بود (نفیسی، ۱۳۵۰: ۵۱ نیز *اطلاعات مورخ* ۱۳۱۳/۷/۲).



محمود افشار یزدی



سعید نفیسی

۴-۳-۲. ارنست هرتسفلد

دکتر ارنست امیل هرتسفلد (۱۹۴۸-۱۸۷۹م) باستان‌شناس و ایران‌شناس آلمانی بود که از ۱۳۰۴ تا ۱۳۱۳ گهگاه در تهران اقامت داشت. عمده نام‌آوری هرتسفلد به سبب کاوش‌های عظیم و ثمربخش وی در تخت جمشید و پاسارگاد بود؛ اما بررسی سخنرانی‌های او در باب *شاهنامه* و فردوسی به خوبی نشان می‌دهد که نقش بسیار مهمی نیز در شکل‌گیری جریان شاهنامه‌دوستی و ستایش فردوسی داشته است. هرتسفلد از اعضای افتخاری انجمن آثار ملی بود و بنا به گزارش این انجمن در تاریخ بیست و دوم مرداد ۱۳۰۴ سخنرانی جامعی درباره ارزش و اهمیت آثار تاریخی ایراد کرد. وی گفت:

«ابنیه و آثار ملی منحصر به عمارات قدیمه و کتیبه‌ها و حجاری‌ها نیست، مثلاً اثر ملی حقیقی ایران بالاخص *شاهنامه* است که شاهکار فردوسی یگانه شاعر بزرگ این مملکت می‌باشد. یکی از شعرای نامی رومی پس از آنکه منظومه خود را به پایان می‌رساند، چنین می‌گوید: بنایی ساخته‌ام که از فولاد بیشتر دوام خواهد کرد. فردوسی نیز این کیفیت را ادراک کرده، چنانکه درباره *شاهنامه* خود گفته است:

پی افکندم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نیابد گزند
بنایی که هرگز نگردد خراب ز باران و از تابش آفتاب»

(بحرالعلومی، ۱۳۵۵: ۵).

هرتسفلد در روز چهارشنبه بیست‌وسوم شهریورماه ۱۳۰۵ خورشیدی در وزارت فرهنگ درباره *شاهنامه* و تاریخ سخنرانی جامعی ایراد کرد که در سلسله انتشارات قدیم انجمن به چاپ رسید (همان). سخنرانی‌های هرتسفلد در این زمینه و پیگیری‌های انجمن آثار ملی نقطه آغاز به اجرا درآمدن آرمان نخبگان در راه تعظیم و تکریم فردوسی و *شاهنامه* او شد. البته آن‌گونه که گفتیم پیش از هرتسفلد، ملک‌الشعرا بهار که وی نیز از شاگردان حلقه هرتسفلد بود، درباره لزوم بنای آرامگاه فردوسی سخن گفته بود. دیگر شاگردان وی نیز، کسانی چون مینوی، کسروی، رحیم‌زاده صفوی و رشید یاسمی بودند که اغلب در شاهنامه‌پژوهی دست داشتند و مینوی از مؤثرترین ایشان بود (رک: ریاحی، ۱۳۵۶: ۲).

گرچه همه ادبای آن دوران به یک اندازه در برگزاری هزاره فردوسی مؤثر نبوده‌اند و *شاهنامه* را محور پژوهش‌های بنیادی خود قرار نداده‌اند؛ اما هر یک حداقل یک مقاله در این باب در کارنامه پژوهشی خویش دارند. این پرداختن به فردوسی با توجه به دقت و وسواس پژوهشگران ادبی در این دوران و متمرکز بودن هر یک از ایشان بر حوزه پژوهشی مورد علاقه و مطالعه خویش، نشانه تأثیرپذیری ایشان از جریان ادبی-سیاسی غالب در جامعه است. بزرگانی چون عباس اقبال آشتیانی، رشید یاسمی، محمد قزوینی و نصرالله فلسفی کوشیدند تا در عرصه فردوسی‌پژوهی نیز از خود آثاری به جای بگذارند؛ دکتر رضازاده شفق (۱۳۵۰-۱۲۷۴ش) که تخصصش در تاریخ و فلسفه بود در سال ۱۳۱۳ پنج مقاله^۱ در باب *شاهنامه* و فردوسی منتشر و نیز کتاب *فرهنگ لغات شاهنامه* را تألیف کرد؛ فاطمه رضازاده محلاتی معروف به فاطمه سیاح (۱۳۲۶-۱۲۸۱ش) نخستین استاد نقد ادبی و ادبیات تطبیقی در دانشگاه تهران، در اوان بازگشت به ایران با دو مقاله «تحقیق مختصر در احوال و زندگی فردوسی» و «*شاهنامه* و دیگران» در مراسم هزاره فردوسی حضور یافت؛ سید محمد محیط طباطبائی (۱۳۷۰-۱۲۸۱ش) مقاله جنجال‌انگیزی با عنوان «عقیده دینی فردوسی» را در هزاره فردوسی عرضه کرد؛ بدیع‌الزمان فروزانفر (۱۳۴۹-۱۲۷۶ش) که در ادبیات عرفانی تخصص داشت، نخستین سخنران فارسی‌زبان در مراسم هزاره فردوسی بود و در باب «صفات صوری و معنوی پهلوانان *شاهنامه*» سخن گفت؛ محمدحسن وحید دستگردی (۱۳۲۱-۱۲۵۸ش) مدیر و نویسنده ماهنامه *ارمغان* و نظامی‌پژوه، شماره هشتم از سال پانزدهم این نشریه را که در آبان‌ماه سال ۱۳۱۳ منتشر شد به فردوسی اختصاص داد و خود نیز چکامه‌ای در این باب سرود با این مطلع:

جشن فردوسی جهان را ساخت فردوس برین در پناه فرکت خسر و جشن آفرین
جلال‌الدین همایی (۱۳۵۹-۱۲۷۸ش) که در آن سال‌ها غالباً به ادبیات عرفانی می‌پرداخت در آستانه برگزاری هزاره فردوسی در مجله *مهر* مقاله مؤثری با عنوان «نمیرم از این پس که من زنده‌ام» نوشت و شگفتی خود را از جایگاه *شاهنامه* در ادب فارسی بدین نحو بیان کرد:

«من متحیرم که مایه سخن فردوسی و عظمت مقام او را چه اندازه فرض کنم؟! *شاهنامه* چند قرن در دست دشمنان و مخالفین حفظ شد و از شرّ عناد آنها مصون ماند؟ نه انقلابات سیاسی توانست این اثر مهم را از بین ببرد و نه اختلافات و تعصبات مذهبی قادر بر محو کردن آن گردید؟! آیا چگونه تاکنون محفوظ مانده است؟ راستی در حیرتم «حیرت اندر حیرت آمد زین قصص». من بر آنم که مقام شامخ

۱. مقالات او عبارت‌اند از: «وطن‌پرستی فردوسی را چطور باید فهمید» (۱۳۱۳: *باختر*، س ۱، ش ۱۲ و ۱۱، صص ۸۳۷-۸۳۰)، «درسی که جوانان باید از شاهنامه یاد بگیرند» (۱۳۱۳: *تعلیم و تربیت*، س ۴، ش ۸ و ۷، صص ۴۰۷-۴۰۵)، «شاهنامه و اوستا» (۱۳۱۳: *مهر*، س ۲، ش ۵، صص ۴۴۸-۴۴۲)، «یوسف و زلیخای فردوسی» (۱۳۱۳: *مهر*، س ۲، ش ۵، صص ۵۹۲-۵۸۷) و «اشعار متفرقه فردوسی» (۱۳۱۳: *مهر*، س ۲، ش ۵، صص ۶۱۸-۶۱۵).

فردوسی و عظمت سخن او بالاتر از آن بود که تعصبات مذهبی و انقلابات سیاسی بتواند دست به طرف وی دراز کند. *شاهنامه* در آسمان علیین بود و حوادث زمانه بر آن دست نیافت. باری باقی ماندن این اثر را در دست یک دنیا مخالف، من از عجایب دنیا می‌شمارم و بالاترین معجز سخن‌سنجی می‌دانم. فردوسی در اظهار عقیدت باطنی خود در آن عصر که یک جهان مخالف داشت، شهامتی غیرقابل وصف به خرج داد که در کمتر شاعری نظیر پیدا کرد» (همایی، ۱۳۱۳: ۵۵۵).

همایی همچنین در دههٔ چهل در مسابقه‌ای که از سوی انجمن آثار ملی برای انتخاب چکامه‌ای دربارهٔ فردوسی برگزار شد، شرکت کرد و گروه استادان ادبیات دانشگاه تهران شعر او را از میان بیست و چهار چکامهٔ دیگر برگزیدند و به خط نستعلیق بر لوحه‌ای سنگی نقش بست که اکنون در دیوارهٔ غربی فضای داخلی آرامگاه فردوسی نصب شده است. همایی در این قصیده با مطلع:

ای صبا ای پیک مشتاقان پیامی بر ز من

سوی طوس آن سرزمین نامداران زمن

پس از یادکرد نام برخی بزرگان و دانشمندان خطهٔ طوس به فردوسی درود می‌فرستد، جایگاه او را در تاریخ فرهنگ و ادبیات ایران یادآوری می‌کند، شمه‌ای از زندگی فردوسی و جور محمود را بازمی‌گوید و با ستایش انقلاب شاه و ملت و دعای تأیید برای شاهنشاه چکامه را به پایان می‌برد.

۲-۴. انجمن آثار ملی

پس از کودتای اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی و شدت یافتن شوقی جمعی برای بازسازی ایران، در پاییز سال ۱۳۰۱ به ابتکار سردار معظم خراسانی و عبدالحسین تیمورتاش، انجمنی از برجسته‌ترین رجال سیاسی و فرهنگی آن زمان گرد هم آمدند تا از ابنیهٔ تاریخی ایران محافظت کنند، دلبستگی مردم را به آثار علمی و هنری پرورش دهند و با تجلیل از مشاهیر گمنام، موجب بیداری ملت و وحدت ملی شوند. بنیانگذاران این انجمن عبارت بودند از: حسن مستوفی (۱۳۱۱-۱۲۵۴ش)، حسن پیرنیا (۱۳۱۴-۱۲۵۱)، ابراهیم حکیمی (۱۳۳۸-۱۲۴۷)، محمدعلی فروغی (۱۳۲۱-۱۲۵۴)، حسن اسفندیاری (۱۳۲۳-۱۲۴۲)، عبدالحسین تیمورتاش (۱۳۱۲-۱۲۶۲)، فیروز میرزا فیروز (۱۳۱۶-۱۲۶۴)، حاج سید نصرالله تقوی (۱۳۲۶-۱۲۴۲) و ارباب کیخسرو شاهرخ (۱۳۱۹-۱۲۵۴)^۱. این هیأت عنوان «انجمن آثار ملی» را برای خود برگزید و پس از تدوین اساسنامه مشغول به کار شد.

سردار سپه نیز در دوران نخست وزیری خود مدتی به پیشنهاد اعضای این انجمن، ریاست عالیّهٔ آن را بر عهده داشت تا هم در جریان امور باشد و هم انجمن بتواند از پشتیبانی وی برخوردار شد. این انجمن در طول حیات پنجاه و اند سالهٔ خود در دوران پهلوی اول و دوم خدمات گسترده‌ای انجام داد که نخستین، مؤثرترین و باشکوه‌ترین آن بنای آرامگاه فردوسی و برگزاری هزارهٔ وی بوده است.

۱. نام این افراد و چند تن دیگر از جمله تقی‌زاده و حکمت که هر یک به طریقی در ساخت آرامگاه فردوسی مؤثر بوده‌اند، بر لوحه‌ای سنگی در بیرون آرامگاه ثبت شده است.

۱-۴-۲. ساخت آرامگاه فردوسی

انجمن آثار ملی در پاییز سال ۱۳۰۱ خورشیدی و به محض تأسیس، نخست سیاهه‌ای از عمارات و آثار ملی قبل و بعد از اسلام ترتیب داد و به دولت تقدیم کرد تا نسبت به حفظ و مرمت آنها اقدام شود. اما مهمترین و نخستین اقدامی که این انجمن خود عهده‌دار آن شد، بنای آرامگاهی درخور حکیم ابوالقاسم فردوسی بود.

برای انجام این کار ابتدا باید هزینه‌های ساخت بنا تأمین می‌شد و از آنجا که به زعم اعضای انجمن این اقدام امری ملی به شمار می‌آمد، انجمن به جمع‌آوری اعانه پرداخت. از یک سو افرادی چون صدیق اعلم که آن زمان ریاست دبیرستان سیروس و معلمی دارالفنون را به عهده داشت، مبالغی را از محل کمک‌های انجمن اولیا و مربیان فراهم آوردند و از دیگر سو ایرانیان مشتاق در نقاط دیگر دنیا به فکر جمع‌آوری هزینه‌های این کار افتادند. برخی اسناد مربوط به این فعالیت‌ها در جراید به چاپ رسیده است (رک: *چهره‌نما*، شماره یازدهم: اسفندماه ۱۳۰۴ نیز همان، شماره دوم: شهریور ۱۳۰۵).

برای ساخت آرامگاه کوششی همگانی در کار بود، به نحوی که در سال ۱۳۰۴ وقتی سردار سپه به پادشاهی برگزیده شد، هم شخصاً به ساخت آرامگاه کمک کرد و هم در نخستین کابینه‌اش به ریاست محمدعلی فروغی لایحه‌ای به مجلس شورای ملی تقدیم کرد که به موجب آن وزارت دارایی اجازه داشت تمبری به نام فردوسی منتشر کند و درآمد خالص حاصل از آن را به ساخت مقبره فردوسی اختصاص دهد. اما چون وجوه جمع‌آوری شده کافی نبود، مجلس شورای ملی هم بیست هزار تومان از محل صرفه‌جویی‌های خود کمک کرد و در آغاز سال ۱۳۰۷ با شصت هزار تومان اعانه مردم و مجلس - که دو سال بعد ده هزار تومان دیگر از سوی مجلس و پنج سال بعد هفتاد هزار تومان از عواید بخت‌آزمایی به آن اضافه گردید - کار ساخت آرامگاه آغاز شد.

فردوسی شخصیتی بود که برای ایدئولوژی رژیم جدید، مظهر ایرانی‌گری در برابر اعراب و ترکان و الگوی حفظ زبان فارسی بود. تخصیص بودجه برای ساخت مقبره او در مجلس پنجم، درست در زمانی به تصویب رسید که رضاخان قوانین تغییر سال از قمری به شمسی و تغییر اسامی ماهها از عربی به فارسی را به تصویب رسانده بود (مختاری، ۱۳۹۰: ۳۳۸).

در اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۰۵ خورشیدی ارباب کیخسرو شاهرخ از طرف انجمن آثار ملی برای تعیین مکان واقعی مقبره فردوسی عازم مشهد شد و پس از تحقیق و مشورت با معمرین و آگاهان و بررسی شواهد تاریخی معلوم گشت که مقبره در باغی متعلق به خود فردوسی واقع است. این باغ در آن زمان در تملک حاج قائم مقام‌التولیه بود. در این باغ تختگاهی قرار داشت که بقایای مقبره‌ای نیمه‌کاره از عهد اصفالدوله شیرازی روی آن به چشم می‌خورد. پس از حفر آن مکان مشخص شد که مدفن فردوسی همانجاست (رک: سالنامه پارس، ۱۳۱۴).

برای ساخت بنای آرامگاه سه نقشه از سوی هرتسفلد، طاهرزاده بهزاد و مسیو آندره گذار^۱ (۱۹۶۵-۱۸۸۱) فرانسوی پیشنهاد شد که نقشه مسیو گذار با تغییراتی مورد قبول واقع گشت. (رک: گذار، ۱۳۶۵) ارباب کیخسرو شاهرخ مجدانه روند ساخت آرامگاه را دنبال می‌کرد و استاد طاهرزاده بهزاد، به کار مهندسی این بنا گماشته شد. شش سال بعد که کار به انتها نزدیک می‌شد، برای تأمین بخشی از هزینه‌ها به پیشنهاد فروغی قرار شد با فروش بلیت بخت‌آزمایی یا «لاتار فردوسی» علاوه بر شرکت دادن مردم عادی در ساخت این بنا، مابقی هزینه‌های اتمام آن هم تأمین شود. چگونگی انجام این بخت‌آزمایی، مرحله به مرحله در روزنامه *اطلاعات* منعکس می‌شد. مطالعه اخبار مربوط به این اتفاق در مطبوعات آن دوره نمایانگر فضای حاکم در جامعه در باب فردوسی و *شاهنامه* در ماههای آغازین سال ۱۳۱۳ خورشیدی است.

برخی نویسندگان روزنامه، مشاوران یا حامیان نظام حاکم و حتی اهل ادب، با سخن گفتن از جایگاه فردوسی و ارجمندی *شاهنامه* او می‌کوشیدند با برانگیختن احساسات ناسیونالیستی و غرور ملی مردم، آنها را به خرید بلیت لاتاری وادار کنند (رک: *اطلاعات* مورخ ۱۳۱۳/۳/۲۲) و برخی دیگر نیز به مردم توصیه می‌کردند که به امید به دست آوردن جایزه‌های بیست هزار تومانی بلیت لاتاری بخرند. (رک: همان، مورخ ۱۳۱۳/۲/۲۵) بعضی مدارس با تشکیل جلساتی دانش‌آموزان و اولیای ایشان را به این همکاری تشویق می‌کردند (رک: همان ۱۳۱۳/۳/۲۷) و سرانجام نیز برای فروش بلیت‌های باقیمانده یک مهمانی بزرگ برگزار شد (رک: همان ۱۳۱۳/۴/۳) و بدین‌وسیله مبلغ مورد نیاز تأمین شد. سرانجام بخت‌آزمایی فردوسی در نهم تیر ماه آن سال برگزار شد و پس از اهدای جوایز، بخشی از عواید به تکمیل بنای آرامگاه اختصاص یافت.

۲-۴-۲. برگزاری هزاره فردوسی

هزاره فردوسی نخستین همایش بین‌المللی و نخستین کنگره ادبی بود که به مناسبت گذشت حدود هزار سال از ولادت فردوسی در ایران مدرن منعقد شد. محیط طباطبایی در سال ۱۳۰۸ در مقاله‌ای از واژه فراموش شده و غیرمستعمل «هزاره» بهره گرفت و سه سال بعد وزارت معارف، اوقاف و صنایع مستظرفه نیز از همین واژه برای نامگذاری جشن باشکوه میلاد فردوسی بهره برد (محیط طباطبایی، ۱۳۶۹: ۱۰).

هزاره فردوسی در روز پنجشنبه ۱۲ مهرماه ۱۳۱۳ در تالار دارالفنون و با خوشامدگویی محمدعلی فروغی نخست وزیر و رئیس انجمن آثار ملی آغاز به کار کرد. به روایت دکتر عیسی صدیق حصار عبارت بودند از چهل نفر دانشمند و خاورشناس خارجی هیأت دولت و رجال کشور و چهل تن از فضلاء مملکت که شش نفر آنها استاد دارالمعلمین عالی بودند (صدیق، ۱۳۴۵: ۲۱۲).

یک روز قبل نخستین کنگره مستشرقین با حضور دانشمندان خارجی در تهران برگزار شده بود و

نوید روابط جدید علمی و ادبی ایران با دنیای متمدن را داده بود و حالا نوبت گشایش نخستین کنگره ادبی ایران به افتخار فردوسی و با حضور مستشرقینی از اقصی نقاط دنیا بود.

شاه و نخبگان که سال‌ها برای تفهیم هویت و ملیت به جامعه ایرانی تلاش کرده بودند، حالا فضا را برای نمایش این ارزش‌ها در جامعه جهانی مناسب می‌دیدند و همایش هزاره فردوسی صحنه‌ای در خور این تئاتر شکوهمند بود. شرکت‌کنندگانی از کشورهای ژاپن، امریکا، هندوستان، شوروی، آلمان، ایتالیا، انگلستان، عراق، چکسلواکی، افغانستان، مصر، دانمارک، ترکیه، فرانسه، لهستان و فلسطین و جمیع فضا و ادبای ایرانی در این جشن حضور داشتند. هریک از این شرکت‌کنندگان، به فراخور جایگاه اجتماعی و علمی خود می‌توانستند پس از شرکت در این نمایش و آگاهی یافتن از هویت و فرهنگ ایرانی مبلغانی نیکو برای ایران در اقصای عالم باشند.

کنگره هفت روز در تهران به طول انجامید و بامداد روز هفدهم همراه میهمانان با اتومبیل‌های مجزا رهسپار طوس شدند. رضاشاه پنجاه کیلومتر جلوتر از آنها حرکت می‌کرد تا شخصاً به امور پذیرایی از میهمان‌ها در شهرهای مختلف رسیدگی کند. هر جا آبادی بود آذین بسته بودند، زیرا مردم خود را در این جشن‌ها سهیم می‌دانستند.

همزمان با اجرای این مراسم در برخی از کشورهای دیگر دنیا نیز به مناسبت هزاره حکیم ابوالقاسم فردوسی جشن‌هایی برگزار می‌شد. در پاریس جشنی در سوربن منعقد شد که ریاست آن را رئیس‌جمهور فرانسه بر عهده داشت (اطلاعات ۱۳۱۳/۳/۲۲). در مسکو از ۱۵ تا ۳۰ سپتامبر نمایش‌های مخصوصی در حضور عموم کمیسرهای ملت و مهمترین رجال اتحاد شوروی اجرا شد (همان). همچنین سفیر کبیر شوروی رونوشت منحصر به فردی از نسخه خطی شاهنامه فردوسی را که در تاریخ ۱۳۳۳ میلادی (قرن هشتم) استنساخ شده بود، به کنگره تقدیم کرد. وزیر مختار آلمان نتیجه زحمات بیست‌ساله فریتز ولف یعنی فرهنگ ولف را تقدیم کنگره کرد و دکترای افتخاری فلسفه را نیز از سوی دانشگاه برلن برای تجلیل از ذکاءالملک فروغی به وی اعطا کرد. او همچنین آقایان علاء وزیر مختار ایران در لندن و آقای حکمت کفیل وزارت معارف را به عضویت افتخاری انجمن شرقی آلمان درآورد. دانشگاه میشیگان امریکا برای تجلیل از فردوسی دو نفر از دانشجویان ایرانی را به رایگان برای تحصیل پذیرفت. موسولینی (۱۹۴۵-۱۸۸۳) یک نسخه از دایرةالمعارف ایتالیا را به ضمیمه یک نسخه از اشعار فردوسی به زبان ایتالیایی که در آن زمان یگانه ترجمه کامل و منظوم شاهنامه به زبان‌های اروپایی بود به رضاشاه تقدیم کرد. مراسم دیگری نیز در لندن، برلن، بروکسل، ورشو، رم، واشینگتن، ژنو، آنکارا، استکهلم، توکیو، دهلی، بیروت، بغداد، بمبئی، تفلیس، بادکوبه، استامبول، کابل، تاشکند، ایروان، قاهره و حجاز برگزار شد. روزنامه اطلاعات نیز که بلندگوی رسمی دولت برای انعکاس این اخبار بود، گزارش‌های لحظه به لحظه و دقیقی در این باره در اختیار مردم قرار می‌داد.

کتابنامه

- آدمیت، فریدون. (۱۳۶۳). *اندیشه‌های طالبوف تبریزی*، تهران: دماوند.
- اسمیت، آنتونی. (۱۳۸۳). *ناسیونالیسم، نظریه، ایدئولوژی*، تاریخ، ترجمه منصور انصاری، تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
- افشار؛ ایرج. (۱۳۹۲). «یادداشت منتشر نشده ایرج افشار درباره مجله *آینده*»، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. [آخرین بازبینی ۱۳/۴/۱۳۹۲]. <http://www.cgie.org.ir/fa/news>. 3492.
- افشار، محمود. (۱۳۰۴). «آغازنامه»، نشریه *آینده*، سال اول، ش ۱.
- افشار، محمود. (۱۳۰۴). «مقبره فردوسی را فراموش مکنید»، نشریه *آینده*، سال اول، ش ۳، ص ۱۶۸.
- انتخابی، نادر. (۱۳۹۰). *ناسیونالیسم و تجدّد در ایران و ترکیه*، تهران: نگاره آفتاب، چاپ اول.
- بحرالعلوم، حسین. (۱۳۵۵). *کارنامه انجمن آثار ملی از آغاز تا ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ شمسی)*، تهران: انجمن آثار ملی.
- بهار، محمدتقی (ملک الشعراء). (۱۳۳۶). *دیوان اشعار*، تهران: امیرکبیر.
- بهار، محمدتقی. (۱۳۷۹). *فردوسی‌نامه ملک الشعراء بهار*، به کوشش محمد گلبن، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول.
- بی‌نام. (۱۳۱۴). *سالنامه پارس*، تهران: مرکز کل فروش مطبوعه مجلس، شرکت طبع کتاب.
- پهلوی، رضا. (۱۳۲۷). *سفرنامه خوزستان*، تهران: بی‌نا.
- تقی‌زاده، حسن. (۱۲۸۵). «آغاز»، *روزنامه کاوه*، سال اول، شماره ۱، شهریور ۱۲۸۵، صص ۱-۳.
- تقی‌زاده، حسن. (۱۲۸۹). «دوره جدید»، *روزنامه کاوه*، سال اول، شماره ۱، ۱۴ شهریور ۱۲۸۹، صص ۱-۳.
- تقی‌زاده، حسن. (۱۳۳۹). «زبان فارسی در خطر است»، *اطلاعات سالانه*، شماره اول، تهران: مؤسسه اطلاعات.
- تقی‌زاده، حسن. (۱۳۰۴). «چند کلمه درباره فردوسی». *آینده*، شهریور ۱۳۰۴، سال اول، شماره ۲، صص ۱۴۴-۱۴۱.
- رستگار فسائی، منصور. (۱۳۸۵). *علی اصغر حکمت شیرازی*، تهران: طرح نو.
- رضوی، ابوالحسن. (۱۳۹۰). *ما را به سخت جانی خود این گمان نبود* (خاطرات خواندنی و منحصر به فرد سید ابوالحسن رضوی نماینده دوره‌های ۱۰ تا ۱۶ مجلس شورای ملی)، به اهتمام هرمز همایون‌پور، تهران: کتاب روشن.
- ریاحی، محمدمبین. (۱۳۵۶ الف). *پانزده گفتار درباره مجتبی مینوی*، زیر نظر ایرج افشار، تهران: انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد.
- ریاحی، محمدمبین. (۱۳۵۶ ب). *مینوی و شاهنامه*، تهران: بنیاد شاهنامه، صص ۱۲-۱.
- زرنشاس، شهریار. (۱۳۸۶). *نگاهی به تاریخچه روشنفکری در ایران*، تهران: کتاب صبح.
- شاهرخ؛ ارباب کیخسرو. (۱۳۸۹). *زندگی‌نامه و خدمات ارباب کیخسرو شاهرخ*، ویرایش امید قنبری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ سوم.
- صدیق، عیسی. (۱۳۴۵). *یادگار عمر* (خاطراتی از سرگذشت دکتر عیسی صدیق که از لحاظ تربیت سودمند تواند بود)، تهران: امیرکبیر.

- صدیق، عیسی. «آرامگاه فردوسی»، وحید، بهمن ۱۳۵۴، دوره سیزدهم شماره ۱۱ و ۱۲، صص ۱۰۴۷-۱۰۴۴.
- فروغی (ذکاءالملک)؛ محمدعلی. (۱۳۱۲). «مقام ارجمند فردوسی». مجله *ارمغان*، سال چهاردهم، ش یازدهم، صص ۷۴۵-۷۵۷.
- فروغی (ذکاءالملک)؛ محمدعلی. (۱۳۱۳). کنفرانس محمدعلی فروغی درباره فردوسی، طهران: *مطبعة مجلس*. کاتم، ریچارد. (۱۳۷۱). *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران: کویبر.
- کرونین، استفانی و دیگران. (۱۳۸۷). *رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی.
- گدار، آندره و یدا گدار و ماکسیم سیرو. (۱۳۶۵). *آثار ایران*، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم، مشهد: آستان قدس رضوی.
- محمدی، ذکرائله. (۱۳۸۲). «هویت ملی در تاریخ‌نگاری مشیرالدوله پیرنیا». *مطالعات ملی*، تابستان ۱۳۸۲، شماره ۱۶، صص ۱۵۲-۱۲۹.
- محیط‌طباطبایی، محمد. (۱۳۶۹). *فردوسی و شاهنامه*، تهران: امیرکبیر.
- مختاری اصفهانی، رضا. (۱۳۹۲). *پهلوی اول از کودتا تا سقوط*، تهران: پارسه، چاپ اول.
- مددپور، محمد. (۱۳۷۲). *سیر تفکر معاصر*، تهران: تربیت.
- معظم‌پور، اسماعیل. (۱۳۸۳). *نقد و بررسی ناسیونالیسم تجددخواه در عصر رضاشاه*، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول.
- مکی، حسین. (۱۳۶۱). *تاریخ بیست‌ساله ایران*، تهران: امیرکبیر، نیز نشر ناشر (۱۳۶۲).
- مینوی، مجتبی. (۱۳۶۷). *نقد حال*، تهران: خوارزمی، چاپ سوم.
- نفیسی، سعید. (۱۳۴۴). «بازتعریف وطن»، *تاریخ شهریاری شاهنشاه رضاشاه پهلوی*، تهران: انتشارات شورای مرکزی جشن‌های بنیادگذاری شاهنشاهی ایران.
- نفیسی، سعید. (۱۳۵۰). «فروغی یک مرد بزرگ از یادداشتهای استاد سعید نفیسی»، *کاوه (مونیک)*، فروردین ۱۳۵۰، شماره ۳۴، صص ۵۱-۵۰.
- نهایندی، هوشنگ و ایو بو ماتی. (۱۳۹۲). *محمد رضا پهلوی آخرین شاهنشاه ۱۹۱۰-۱۹۱۹*، ترجمه دادمهر، لس‌آنجلس: شرکت کتاب.
- نوری‌اسفندیاری، فتح‌الله. (۱۳۹۱). *رضاشاه در گذرگاه تاریخ*، تهران: انتشارات البرز.
- همایی، جلال‌الدین. (۱۳۱۳). «نمیرم ازین پس که من زنده‌ام»، مجله *مهر*، مهر ۱۳۱۳، ش ۵، صص ۵۵۵-۵۵۷.
- واردی، احمد. (۱۳۹۱). *زندگی و زمانه محمدعلی فروغی*، ترجمه عبدالحسین آژنگ، تهران: نامک، چاپ اول.
- یاحقی، محمدجعفر و هاشم صادقی محسن‌آباد. (۱۳۹۱). «تأثیرپذیری ملک‌الشعراى بهار از فردوسی»، *بوستان ادب*، سال چهارم، شماره چهارم، پیاپی ۱۴، صص ۶۵-۸۶.
- یاحقی، محمدجعفر و زهرا سید یزدی. (۱۳۸۶). «فردوسی و فروغی»، *گوهر گویا*، دوره یک شماره ۲، صص ۶۶-۴۷.